بسم الله الرحمن الرحیم

دین
تعریف و تفسیر اجتماعی از آن

نویسنده: «رضا زیدان»

ترجمه (با دخل و تصرف)، تحقیق و مطابقت: «رد شبهات ملحدین»



۱- دین به چه معنا است؟

دین عموماً تحت عنوان عادت، مقام، منزلت، پاداش و عقاب شناخته می‌شود، چنان‌که می‌گویند: «دانه یدینه دیناً» به این معنا که او را پاداش داد و نیز می‌تواند به معنای طاعت باشد و واژه «دان له» به معنای اطاعت بردن از او است.[۱]

این تعریف لغوی اساس تمامی تعریفات اجتماعی و روان‌شناختی و فلسفی است. برای نمونه جامعه‌شناس مشهور امیل دورکیم (Émile Durkheim) در این باره می‌نویسد: «دین مجموعه‌ای به‌هم پیوسته از باورها و برنامه‌هایی است که به امور مقدس[۲] و نیز آنچه که تحریم (تابو) شده است تعلق می‌یابد که این باورها و برنامه‌ها در یک سیستم اخلاقی واحد جمع می‌شوند و هر آن‌کس را نیز که به این موارد متمایل باشد گرد هم می‌آورد.»[۳] چنان‌که ابن خلدون رحمه‌الله بیان می‌کند: «ناگزیر [در جامعه] نیاز به وجود یک فرمانده به منظور دفع ظلم و دشمنی برخی از انسان‌ها در برابر برخی دیگر احساس می‌شود.»[٤]

۱- ر.ک: الصحاح تاج اللغة وصحاح العربیة – الجوهری، (ط: ۴، دار العلم للملایین، بیروت، ۱۴۰۷هـ)، ج۵، ص۲۱۱۸؛ مختار الصحاح – زین الدین الرازی، (ط: ۵، المکتبة العصریة، الدار النموذجیة، بیروت / صیدا، ۱۴۲۰هـ)، ص۱۱۰؛ لسان العرب – ابن منظور، (ط: ۳، دار صادر، بیروت، ۱۴۱۴هـ)،

۲- تأکید جامعه‌شناسان در رابطه با درکشان از دین بر اساس مفهوم «مقدس» است نه بر اساس تصورکلی از «الوهیت»، چراکه الوهیت امری مشترک بین تمام ادیان نیست بلکه برخی از فرقه‌های دینی بودایی اصلاً به الوهیت ایمان ندارند. و تأکید بر مقدس بودن به اعتبار ویژگی مشترک بین ادیان است و همین زمینه‌ای را برای جامعه‌شناسان فراهم کرده تا بین جوامع دینی مقارنه‌ای ترتیب دهند. [ر.ک: تکامل ادیان (تطور الأدیان)، محمد عثمان خشت، (مصر: الشروق الدولیة، چاپ اول، ۲۰۱۰م)، ص۱۹]

۳- دانشنامه فلسفی لالاند – اندره لالاند، ترجمه، خلیل احمد خلیل، (منشورات عویدات، بیروت / پاریس، چاپ دوم، ۲۰۰۱م)، ج۳، ص ۱۲۰۶.

۴- مقدمة ابن خلدون – عبدالرحمن بن خلدون، (ط: ۲، دار الفکر، بیروت، ۱۴۰۸هـ)، صص۵۵ – ۵۶.

در ارتباط با تعریف روان‌شناختی از واژه دین، اریک فروم(Erich Fromm) از جمله مشهورترین اندیشمندانِ این زمینه می‌نویسد: «دین نمودی از فکر و عمل است که عده‌ای این باور را با خود به همراه دارند و از این نظر مشترک هستند؛ و نیز این دین است که به افراد چارچوبی برای عملکرد و موضوعی برای پرستش می‌دهد.»[۵]

فیلسوف و روانشناس بزرگ سوئیسی کارل یونگ (Carl Jung) می‌گوید: «دین حالتی خاص از روح انسان است که بر طبق معنی اصلی کلمه‌ی دین در زبان لاتینی می توان آن را با این عبارت تعریف کرد: دین عبارت از حالت مراقبت و تذکر و توجه دقیق به بعضی از عوامل مؤثر است که بشر به‌عنوان قدرت قاهره را به آنها اطلاق می کند و آنها را به صورت ارواح، شیاطین، خدایان، قوانین، صورتمثالی، کمال مطلوب، و غیره مجسم می‌کند. ... این صحیح است که هر مسلکی در اصل از یک طرف به احساس مستقیم کیفیت قدسی و نورانی متکی است و از طرف دیگر به ایمان، یعنی وفاداری و اعتماد به تأثیر عوامل قدسی و نورانی و تغییراتی که در وجدان انسان از آن تأثیر حاصل می‌شود. بنابراین می‌توان گفت که اصطلاح دین معرف حالت خاص وجدانی است که بر اثر درک کیفیت قدسی و نورانی تغییر یافته باشد.»[٦]

در ارتباط با تعریف فلسفی دین، آندره لالاند(André Lalande) می‌گوید: «دین مؤسسه اجتماعی متمایزی است که به واسطه‌ی عده‌ای با باورهای مشترک، خاص می‌گردد و این عده در انجام برخی عبادات به شیوه‌ای منظم و نیز به واسطه‌ی برخی

---

[۵]- الدین وتحلیل النفسی، اریک فروم، ترجمة، فؤاد کامل، (ط: دارغریب، القاهرة)، ص۲۵.

[۶]- روانشناسی و دین، کارل گوستاو یونگ، ترجمه: فؤاد روحانی، (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ هفتم، ۱۳۹۰)، صص ۵ – ۶.

باورها و اعتقاد داشتن به ارزش‌هایی که هیچ چیز دیگر با آن برابری نمی‌کند خاص می‌شوند و همین موارد جامعه را به سوی حفظ این باور سوق می‌دهد و به انسان قدرتی ورای دیگر انسان‌ها می‌بخشد و منشأ این قدرت، توانی واسع و تنها است و این منشأ همان خدا نام دارد.»[۷]

نکته: تعریفات مذکور از حیطه تعریفات لغوی خارج نمی‌شوند.

۲- ریشه تمایل به دین در انسان

در ضرورت نیاز به دین و نیز سود رسانی آن (حتی نزد مادی‌گرایان) برای انسان اختلافی وجود ندارد و بر این تعاریف مباحثی که اصل دین را از جهات مختلف مورد مناقشه قرار می‌دهند[۸] لازم است به جهت اهمیت موضوع به این ضرورت که اشاره شد مطلبی را اضافه کنیم.

بر اینکه دین در طول تاریخ بوده این حقیقتی است که در آن خدشه‌ای وارد نیست. خداوند متعال فرموده: ﴿وَإِن مِّنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾ [فاطر: ۲٤]، یعنی:«و هیچ امّتی نبوده مگر اینکه در آن هشدار دهنده‌ای گذشته است.»

۷- دانشنامه فلسفی لالاند – اندره لالاند، ج۳، ص۱۲۰۴.

۸- طبیعی است در جامعه برخی افراد "غافل" پیدا شوند که چنین سؤالی را مطرح کنند در مورد موجودیت دین، و باز طبیعی است که در جامعه افرادی باشند که برای گرایشات نفسانی و شهوت به انکار دین بپردازند، لیکن امکان ندارد جامعه‌ای یافت شود که عموماً از خدا غافل باشند جز اینکه شاید عناد جمعی باشد همان‌طور که در حدیث صحیح وارد است: «قیامت برپا نمی‌شود تا اینکه در زمین الله ... گفته نشود.» [ر.ک: صحیح مسلم، (ط: دار إحياء التراث العربی، بیروت)، ج۱، ص۱۳۱ ح۱۴۸] یا اینکه به‌نوعی کوتاهی در درک باشد. امام ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید: «انکار ضروریات ممکن است مورد توافق اخبار و مذاهب واقع شود، بنابراین عبرت به فطرت سالم است که متغیرات مخالتی با آن ندارد.» [مجموع الفتاوی – ابن تیمیة، (مجمع الملک فهد لطباعة المصحف الشریف، المدینة النبویة، ۱۴۱۶هـ)، ج۲۹، ص۱۵].

قدمت حضور انسان در زمین و عقاید ایشان می‌رساند که ابتدایی‌ترین انسان‌ها و همه مردم اولیه گونه‌ای اعتقاد دینی داشته‌اند و انسان اولیه مانند بازمانده‌اش به نیروی راز آلودی که نگاه دارنده زمین، آسمان و سراسر زندگی اوست عمیقاً احساس وابستگی می‌کرد. با مطالعه تاریخ ادیان، مذاهب و عقاید می‌توان دریافت که انسان در تمامی ادوار حیات خود، مذهبی زیسته است.[۹] در قدیمی‌ترین ادوار باستانی و از هنگامی که تاریخ مکتوب به دست آمده است، کیش عبادت اصنام و تماثیل در اطراف جهان معمول بوده، و تمام ملل قدیمی مانند مصر، آشور، بابل، فنیقیه، یونان، روم و غیره هریک به نوبت خود مراحل بت‌پرستی را کمابیش پیموده اند.[۱۰]

ویل دورانت (William Durant) می‌گوید: «یک ملت با روح رواقی متولد می‌شود، و با روح اپیکوری از دنیا می‌رود.»[۱۱]

رابرت هیوم (Robert Hume) می‌گوید: «در تاریخ بشر هرگز حتی قبیله‌ای وجود نداشته که به گونه‌ای دین نداشته باشد. حتی بوته‌کاران نواحی مرکزی استرالیا و هندی‌های پاتاگونیا، که درای پست‌ترین اشکال موجود زندگی بشری هستند، نیز به نوعی به عالم ارواح اعتقاد داشته و به صورتی مشغول پرستش می‌باشند. در قدیمی ترین آثار باستانی که از بشر متمدن به دست آمده، نظیر آنچه در اهرام مصر و

---

[۹]– تاریخ ادیان و مذاهب در ایران، عباس قدیانی، (تهران: فرهنگ مکتوب، چاپ اول، ۱۳۸۱)، ص۱۱.

[۱۰]– منبع قبل، ص۳۲.

[۱۱]– تاریخ تمدن، ویل دورانت، ترجمه: احمد آرام و دیگران، (تهران: اقبال: فرانکلین، ۱۳۳۷)، ج۱، ص۳۰۶.

یا متون اولیه وداهای هند به چشم می خورد، اعتقادات، آرزوها، و اعمال دینی آشکارا وجود دارند.»[١٢]

مایکل پترسون (Michael Patterson) می‌گوید: «قرائن فراوانی وجود دارند دالّ بر اینکه انسان‌ها به نحو اجتناب ناپذیری دینی هستند. قبایل بدوی و ماقبل تاریخی سوائق دینی خود را در قالب اعمالِ حاکی از جاندار پنداشتن طبیعت و توتم‌پرستی نشان می‌دادند. ... حتی کسانی که برای انکار خداوند انرژی فراوانی صرف می‌کنند (نظیر مدلین ماری اُهر و انجمن ملحدان امریکایی) به نحو خاصی بر تأثیر عمیق خداوند بر زندگی بشر گواهی می‌دهند.»[١٣]

والتر استیس (Walter Stace) در کتاب "زمان و سرمدیت جستاری در فلسفه‌ی دین" می‌گوید: «[حس دینی] در اعماق قلب هر انسانی است و بلکه با اصل طبیعت انسان در ارتباط است بسان عقل در وجود آدمی.»[١٤]

گوستاو لوبون (Gustave Le Bon) می‌گوید: «مبادی دینی مهم‌ترین عنصر حیات ملل است، از این‌رو مهم‌ترین سطور تاریخ آنها نیز محسوب می‌شود. بزرگ‌ترین حوادث تاریخی که مهم‌ترین آثار بر آن مترتب است سقوط یا پیدایش یک دیانت است. دیانت در ازمنه گذشته و حاضر، پیشرو تمام مسائل اساسی است. ... باید فراموش

---

[١٢]– ادیان زنده‌ی جهان، راهبرت هیوم، ترجمه: عبدالرحیم گواهی، (تهران: نشر فرهنگ اسلامی، چاپ اول، ١٣۶٩)، ص١٧.

[١٣]– عقل و اعتقاد دینی، مایکل پترسون و دیگران، ترجمه: احمد نراقی و ابراهیم سلطانی، (تهران: طرح نو، چاپ سوم، ١٣٧٩)، صص ١٧ – ١٨.

[١٤]– الزمان و الازل، مقال فی فلسفة الدین، ولتر ستیس، ترجمة: زکریا ابراهیم،(ط: مکتبة الاسرة، القاهرة، ٢٠٠٣م)، ص۴٠.

نکنیم که تمام نظام‌های سیاسی و تدابیر اجتماعی، از بدو تاریخ تا امروز بر روی عقاید دینی تأسیس یافته است.»[۱۵]

ارسطو انسان را به عنوان «حیوان ناطق»، یعنی مفکّر معرفی کرده است، و دیگر فلاسفه نیز بشر را به «حیوان متدین» معرفی نموده‌اند[۱۶] برای مثال هگل (Hegel) گفته است: «انسان به تنهایی می‌تواند دین داشته باشد و حیوان نیازمند دین است، به اندازه‌ی آنچه که به قانون و اخلاق نیاز دارد.»[۱۷]

آری، درک دینی در وجود بسیاری از انسان‌ها احساس می‌شود و این مسئله تنها یک درک مقطعی نیست و نیز صرفاً به نوعی تمایلات سلسله‌وار اشاره ندارد چنان‌که دورکیم بیان می‌کند. آری، «بدون نیازهای دینی انسان معنایی نخواهد داشت. نیاز به اینکه چارچوبی برای عملکرد و موضوعی برای پرستش وجود داشته باشد.»[۱۸] اریک فروم نیز تأکید برآن دارد که احساس به این نیاز، آزادی در انتخاب یا عدم انتخاب آن تلقی نمی‌گردد بلکه انسان در گزینش ماهیت آن مختار است و هر جامعه‌ای یک الگوی والا برای خود دارد و لازم است که ما نیز به این نیاز معترف باشیم و موافق با آنچه طلب می‌کند بر آن حکم نماییم و به این که این نیاز مایه‌ی توازن و انسجام در عالم انسانی است گردن نهیم.[۱۹]

۱۵– تطور ملل، گوستاو لوبون، ترجمه، علی دشتی، (تهران: ابن سینا، چاپ دوم، ۱۳۳۳)، صص ۱۹۶ – ۱۹۷.

۱۶– المعتقدات الدینیة لدی الشعوب، جفری بارندر، ترجمة: امام عبدالفتاح امام، (ط:۲، مکتبة مدبولی، القاهرة، ۱۹۹۶م)، ص۱۱.

۱۷– موسوعة العلوم الفلسفیة، هیجل، ترجمة: امام عبدالفتاح امام، (ط: ۳، دارالتنویر، بیروت، ۲۰۰۷م)، صص ۴۷ – ۴۸.

۱۸– الدین و تحلیل النفسی، اریک فروم، ص۲۸.

۱۹– ر.ک: منبع قبل.

پروفسور میرچا الیاده (Mircea Eliade) استاد و پژوهشگر دانشگاه شیکاگو در این باره می‌گوید: تمامی مذاهب، اسطوره‌ها، باورها و صورت‌های الهی برگرفته از باوری مقدس است و سپس داخل در مفاهیم هستی شناسی، معناشناسی و حقیقت طلبی می شود. آری، بسیار سخت است تصور کنیم که انسان بخواهد هستی را بدون باور داشتن به وجودی که نبود او در این عالم ممکن نیست به پیش ببرد و امکان تجلی یافتن شعور انسانی بدون وجود منبعی برای کسب تجربه‌ای متفاوت وجود ندارد. به حقیقت درک عالم هستی کاملاً مرتبط به داشتن تجربه‌ای مقدس است و نفس بشری با این تجربه است که توان درک تفاوت میان کشفیات حقیقی و حامل مفاهیم ویژه و عوامل تهی از این ویژگی‌ها را خواهد داشت. خلاصه کلام این‌که مقدسات عنصری در خود باور هر فرد هستند و نمی‌توان آن را مرحله‌ای تاریخی از این باور دانست که انسان آن را طی کرده و پشت سر می‌گذارد. این مقدسات پیش‌تر از فرهنگ هر جامعه بر آن مؤثر خواهد بود و زندگی در مفهوم واقع بشری در ذات خود عملی دینی است چرا که تغذیه و همبستری و تمامی آنچه مرتبط به این حیات زندگانی است مرتبط به اسرار ویژه‌ای است که سبب می‌شود انسان متدین باشد.[۲۰] از همان زمان که مردمان عصر حجر مانند بشری کامل اعتبار یافتند؛ صاحب باورهای ویژه شدند و به برخی شعائر پایبند گشتند چراکه وجود تجربه‌های مقدس در ایشان سبب تغییر و تحول در واکنش به مسائل خواهد بود.[۲۱]

---

[۲۰]- تاریخ عقاید و افکار دینی(تاریخ المعتقدات والأفکار الدینیة)، میرچا الیاده، ترجمه عربی: عبدالهادی عباس محامی، (ط: ۱، داردمشق، ۱۹۸۷م)، ج۱، ص۹.

[۲۱]- منبع قبل. ج۱، ص۱۸.

در ایـــن زمینـــه بســـیاری از مـــؤرخین «تـــاریخ ادیـــان» همچـــون فیلســـوف و دانشـــمند دانمارکی هارالـد هوفینـگ (Harald Hoffding) بـا میرچـا الیـاده (Mircea Eliade) هـم‌نظـر هستند؛ هوفینگ در این بـاره مـی‌نویسـد: «ممکـن نیسـت کـه تـاریخ ادیـان بتوانـد نقطـه آغازین ظهور دین در انسان را تعیـین کنـد و بـه حقیقـت تـاریخ نقطـه ابتـدایی زمـانی و مکانی خاصی در این بـاره نمـی‌یابـد و آنچـه مـا یافتـه‌ایـم صـرفاً سلسـله‌ای متفـاوت از اشکال مختلف دین است.»[۲۲]

ویل دورانت (William Durant) مـی‌گویـد: «ایـن اعتقـاد قـدیمی کـه دیـن نمـودی اسـت که عمـوم افـراد بشـر را شـامل مـی‌شـود، بـا حقیقـت توافـق دارد. ایـن قضـیه، در نظـر شخص فیلسوف، یکی از قضایای اساسی تاریخ و روانشناسی به شمار می‌رود.»[۲۳]

دکتر محمد عبدالله دراز‌ رحمه‌الله در این بـاره مـی‌گویـد: «حقیقتـی کـه مـؤرخین ادیـان بـر آن اتفاق نظر دارند این است که امّتـی بـزرگ پدیـدار شـد و زنـدگی کـرد و از میـان رفـت بدون آن کـه بـه مبـدأ انسـان و جایگـاه وی و عامـل پیـدایش هسـتی و شـکل‌گیـری آن فکر کند و بدون آن که دیـدگاهی مشـخص در ایـن بـاره برگزینـد حـق یـا باطـل، گمـان یا یقین.»[۲۴]

هـانری برگسـون (Henri Bergson) فیلسـوف فرانسـوی و دارنـده جـایزه نوبـل در ایـن باره می‌گوید: «در روزگار گذشته جامعـه‌هـایی وجـود داشـته‌انـد کـه واجـد علـم، هنـر و

22- Harald Hoffding, philosophy of religion, translated from german edition, by B. E. Meyer, p.132.

۲۳– تاریخ تمدن، ویل دورانت، ج۱، ص۷۱.

۲۴– الدین – محمد عبدالله دراز، (ط: دارالقلم، کویت)، صص ۳۸ – ۳۹.

اخـلاق نبـوده‌انـد، در روزگـار مـا نیـز جامعـه‌هـایی از اینگونـه موجودنـد، امّـا هرگـز جامعه‌ای بدون دین وجود نداشته است.»[۲۵]

جـان کـالوین (John Calvin) الهیـات‌شـناس مشـهور فرانسـوی در عصـر رنسـانس می‌گوید: «بذر دین بشیوه‌ای طبیعی و غریزی در تمام انسان‌ها وجود دارد.»[۲۶]

مـؤرخ آلمـانی ایـوار لیسـنر (Ivar Lissner) مـی‌گویـد: «مسـئله دیـن در میـان تمـامی فرهنگ‌های انسانی که تاکنون یافت شده‌اند یک مسئله ریشه‌دار و اصیل است.»[۲۷]

ادوارد ویلسـون (Edward Wilson) زیسـت‌شـناس برجسـته‌ی آمریکـایی مـی‌گویـد: «بـاور دینـی یکـی از رفتارهـای عـام در میـان جـنس بشـر اسـت کـه مـی‌تـوان آن را در میـان جوامع قبلی و حتی جوامع بدوی یافت.»[۲۸]

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله نیـز در ایـن بـاره مـی‌گویـد: «نـاگزیر هـر گـروه از آدمیـان بـه دینی نیاز دارند تا ایشان را گرد هم آورد، دیـن همـان بسـتن پیمـان و بـاور داشـتن اسـت و چون چنین باشد امـوری را کـه بـدان نیـاز دارنـد مـی‌بایسـت بـر خـود لازم بداننـد و آنچه را کـه بـه ضـرر ایشـان اسـت مـی‌بایسـت از آن دوری گزیننـد و ایـن دیـن ایشـان است و این مسئله ممکن نمی‌شود مگـر آن کـه آنـان بـر ایـن واجبـات و محرمـات اتفـاق

۲۵– منبع قبل، ص۸۳؛ بنگرید به: [دو سرچشمه اخلاق و دین، هانری برگسون، ترجمه: حسن حبیبی، (تهران: شرکت سهامی انتشار، چاپ اول، ۱۳۵۸)، ص۱۰۷]؛ همچنین بنگرید به نسخه اصلی کتاب به نقل از کتاب "الدین" دکتر محمد دراز:
Henri Bergson. La Deux Sources de la Moral et de la Religion, p.105

۲۶– ر.ک: جون کلفن دراسة تاریخیة عقائدیة (جان کلوین؛ مطالعه تاریخی و اعتقادی) – حنا جرجیس خضری، (ط: ۱، دارالثقافة، القاهرة)، ج۲، صص ۱۳۹.

27- Man, God and Magic By, Ivar Lissner p.12

28- E. O. Wilson, On Human Nature, Harvard University, p. 169

نظر داشته باشند و پیمان بندند و این از جمله دین مشترک در میان تمامی انسان‌ها است.»[٢٩]

خلاصه سخن آن‌که از همان زمان که آدمعليه السلام به روی این کره‌ی خاکی قدم نهاد دین نیز به همراه او ظاهر گردید، و دین ظاهری لازم الاجرا است که می‌بایست بدان حکم نمود، و تأکید بر این مفهوم چنان‌که بیان شد از جانب تمامی زمینه‌های علمی وجود دارد و بر این حس درونی، دانشمندان بسیار دیگری نیز تأکید دارند همچون جاستین بریت (Justin Barrett) پروفسور انسان‌شناسی در دانشگاه آکسفورد.[٣٠] پس چگونه این غریزه و یا حقیقت تفسیر می‌شود؟

٣- آیا می‌توان تفسیری اجتماعی از دین داشت؟

اگوست کُنت (Auguste Comte) فیلسوف فرانسوی و بنیان‌گذار علم جامعه‌شناسی نوین، تفسیری اجتماعی از اصل دین ارائه می‌دهد و چنین می‌پندارد که جوامع انسانی از «عرصه خدایی یا خرافی» به‌سوی میدان «متافیزیکی» و در نهایت باوری «وضعی یا علمی» رفته‌اند.

مرحله اول: از زمانی که جامعه بر مبنای نظامی که ادامه حیات خویش را از وجودی والا و الهی می‌گرفت بنا می‌شد، دیدگاه لاهوتی در جوامع رواج یافت و نظام اجتماعی بر نظامی فوق اجتماعی تکیه می‌کرد. دین در این جوامع مختلف به وجیه‌ترین شکل حیات بشری تفسیر می‌شد به این معنا که به مردم اجازه می‌داد تا

---

[٢٩]- جامع الرسائل - ابن تیمية، (ط: ١، دار العطاء، الرياض، ١٤٢٢هـ)، ج٢، صص ٢٢١ - ٢٢٢.

[٣٠]- رجوع شود به کتاب انگلیسی با عنوان: «why would anyone believe in god»؛ «چرا کسی به خدا ایمان دارد؟»، تألیف "جاستین برت"، و همچنین بنگرید به: مقاله پژوهشی پروفسور خانم دبورا کالمن استاد دانشگاه بوستون با موضوع: «تأکید روانشناسی بر غایت‌انگاری کودکان»

Why Are Rocks Pointy? Children’s Preferences for Teleological Explanations of the Natural World.

آن‌جا که رفع نیاز می‌کرد تفسیری عقلی از محیط پیرامون داشته باشند و مردم نیز در این مرحله به‌سوی تجلی حضوری الهی در طبیعت و نیز در جوامع خویش تمایل داشتند.

مرحله دوم: با شتافتن عامه مردم به‌سوی تفکیک اجزای واقعی حیات در حدود متافیزیکی و یا در پرتو مبادی فلسفی مجرد بدون استناد به معبود یا الهی والا تمایز یافت. در این مرحله انسان با به حرکت درآوردن عناصر ساده حاضر در طبیعت مانند آب و آتش به دنبال تفسیری واحد از حیات بود.

مرحله سوم و پایانی: نوعی معرفت علمی نهفته بود که وقایع را با توجه به ملاحظات و تعیین قوانینی خاص برای طبیعت و جوامع تفسیر می‌نمود. معیار صحت این مرحله پیشرفت علمی بود که حتماً به پایان دادن به دین ختم می‌شد.[۳۱]

همچنین دیوید هیوم (David Hume) فیلسوف بریتانیایی این مسئله را به شیوه‌ای دیگر تفسیر می‌کند و می‌گوید: «دینِ ابتدایی برای نوع بشر برآمده از نوعی ترس و نگرانی از آینده و نیز از افکاری بود که انسان را از توانی غیرمرئی و غیر معروف محروم می‌ساخت.»[۳۲]

این ترس سبب می‌شد انسان ابتدایی در عالم هستی به تفکر بپردازد و وی نیز معمولاً به تفسیر عقلی این عوامل طبیعی مشغول نمی‌شد تا دلیل حقیقی را که در ورای این ظواهر نهفته است متوجه شود و به‌سوی حقیقت رهنمون گردد. همان نیروی واحدی که منشأ همه تبدیلات و تحولات عالم است و خدا نام دارد.

۳۱– جامعه‌شناسی دین (علم الاجتماع الدینی)، سابینو آکوآویوا و انزو پیس، ترجمه عربی: عزالدین عنایة، (امارات متحده عربی، ابوظبی، نشر کلمه، چاپ اول، ۲۰۱۱م)، صص ۳۱ – ۳۲.

۳۲– ر.ک: تکامل ادیان (تطور الأدیان)، محمد عثمان خشت، ص۱۴۱.

بنابراین هیوم نتیجه می‌گیرد که: «باور به دین در ابتدا نشأت گرفته از تفکر در اعمال طبیعت نبوده است و بلکه حاصل از نوعی نگرانی ویژه در برابر پیدایش حیات بود و نیز برآمده از آرزوها و ترس‌هایی بود که عقل انسانی را تحت تأثیر قرار می‌داد.» هیوم هم‌چنین بر این باور بود که تحلیل طبیعی روان و عقل انسان ابتدایی که حقیقت وجودی او را به نمایش می‌گذارد اهتمامی به مسئله تفسیر نظری نسبت به ظواهر طبیعی و کَونی نداشت و بلکه موجب می‌گشت ترس از حال حاضر و آینده بر شعور او غلبه یابد و این مسئله خود سبب می‌شد نیروهای طبیعی را در قالب خدایانی برای پرستش در ذهن خویش قبول کند.[۳۳]

نقد و بررسی این نوع تفسیر اجتماعی

خطای بارزی در این دیدگاه وجود دارد و آن اینکه پیروان این باور از آن قانونی ساخته‌اند که همه تاریخ را از یک دریچه واحد فهم می‌کند حال اینکه اگر از آن دیدگاهی می‌ساختند که ویژه یک سلسله زمانی باشد و با شروع هر مرحله تاریخی نوین پایان یابد و به ابتدا بازگردد قابل قبول‌تر می‌بود؛ هرچند با این وجود باز هم به سبب دلایلی که ذکر می‌شود ادعایی نادرست است:

۱- این سخنان صرفاً در حد نظریه است و دلیلی واضح در این باره وجود ندارد و حقایق اجتماعی و یا تاریخی برای اثبات نیاز به دلایلی دارند که باید متخصصان موجود در این زمینه آن را تأیید کنند.

۲- این نظریه در تضاد با واقعیت موجود است و در هر برهه از زمان می‌بینیم و می‌شنویم که عامه مردم برای موارد روحانی و وحیانی موجود ارزش خاصی

۳۳- منبع قبل، ص۱۴۲.

قائـل هسـتند و نیـز پـذیرفتن عـالم مقدسـات و پیشـرفت دینـی جـدای از تجربـه دینی یک فاصله تلقـی نمـی‌شـود، چنـان‌کـه آگوسـت کُنـت گفتـه اسـت، و منبـع تجربه دینی نیز جهل نیسـت چنـان‌کـه هیـوم بیـان داشـته، بلکـه در قلـب فرهنـگ اروپا می‌بینیم که بزرگان دست یافتـه بـه جـایزه نوبـل از جملـه متـدینین هسـتند و حتـی عـده‌ای از ایشـان علـم خـویش را در جهـت اثبـات مفـاهیم دینـی بـه کـار می‌گیرند. سالومُن ریناک (Salomon Reinach) در ایـن بـاره مـی‌گویـد: «مـا بـر ایـن باور هستیم که دین نه تنها آینده‌ای محـدود نخواهـد داشـت بلکـه مفهـومی بـه‌نـام دین تا ابد بـاقی خواهـد بـود؛ بـه ایـن دلیـل کـه دائمـاً در عـالَم هسـتی اسـرار و ناشناخته‌هایی وجود دارد که نیازمند شناخت هسـتند و نیـز بـه ایـن دلیـل کـه علـم هرگز نمی‌تواند رسالت خویش را به بهترین وجه به انجام برساند.»[٣٤]

٣- آنچـه کُنـت بیـان مـی‌کنـد را مـی‌تـوان در وجـود تمـامی افـرادی کـه داخـل در چارچوب پیروی از هوای انسـانی هسـتند یافـت، و انسـان قـاطع کسـی اسـت کـه پیوسته پایبند به باور خـویش باشـد، بـرای مثـال، اگـر از دیـدگاهی علمـی مسـئله از خودگذشتگی را مورد بررسـی قـرار دهـیم بسـیار سـخت خواهـد بـود حـال آن که وقتی همین مسئله با دیدگاهی اخلاقـی دینـی مـورد بررسـی قـرار گیـرد بسـیار ساده می‌شود، چنان‌کـه ایمـان بـه قضـا و قـدر نیـز چنـین اسـت و سـبب تحمـل مصیبت‌هایی می‌شود که ممکن نیسـت انسـان بـا غیـر آن تـوان تحمـل ایـن چنـین مصیبت‌هایی را داشته باشد.

---

[٣٤]- الدین، محمد عبدالله دراز، ص٨٧؛ همچنین بنگرید به:

Salomon Reinach, Orpheus, p. 35 -6

۴- خود علم قائم بر افکار و ارزش‌های جامعه است چه در قالب رویکردی باشد که بدان عمل می‌شود و چه در مفهوم پژوهشگری جای گیرد که از فرهنگ و ارزش‌های جامعه تأثیر می‌پذیرد. بله، این چنین جامعه و دین بر علم پیشی جسته‌اند و حتی می‌توان گفت دین مؤسس علم به همان معنایی است که می‌شناسیم و «قانون و اخلاق و باور علمی نشأت گرفته از دین هستند.»[۳۵] پس چگونه علم و دین از هم دوری می‌پذیرند؟ «دین دیدگاهی ویژه نسبت به زندگی است به این معنا که نظامی مرزبندی شده است که بر پایه این دیدگاه ویژه نسبت به زندگی استوار است امّا علمِ پژوهش، عالم محسوسی است که امکان می‌دهد تجارب و دیده‌های ما پذیرفته شود.»[۳۶] بنابراین این دو تفاوت‌هایی با هم دارند هرچند اگر بپذیریم که علم در پایان به نهایت کمالی می‌رسد که کفایت کننده حاجات انسانی باشد چنان‌که نقش دین نیز همین است.

۵- تناقض میان علم و دین تا قبل از قرن ۱۸ و ۱۹ میلادی وجود نداشته است و این مسئله خود برآمده از دیدگاهی معین است آنجا که دایره ارزش‌ها و دین و دایره آگاهی و تجربه به صورت موازی در تاریخ بشریت به پیش می‌رفت و اگر تقاطعی ایجابی وجود داشت همچون استدلال به وجود خالق با توجه به

---

[۳۵]- منشأ دین؛ نظریه تکامل و خداباوران (نشأة الدين النظريات التطورية والمؤلهة)، علی سامی النشار، (قاهره: دارالسلام، چاپ اول، ۲۰۰۹م)، ص۶۱.

[۳۶]- دین در تقابل علم (الدین فی المواجهة العلم)، وحید الدین خان، ترجمه عربی، ظهر الاسلام خان، (بیروت: دارالنفائس، چاپ چهارم، ۱۹۸۷م)، ص۶۲.

مشاهدات فطری نسبت به این عالم هستی بود. بله، آنچه در این دو قرن رخ داد جز پیشرفت دستیابی بشر به وسایلی نبود که خود وابسته به وجود خالقی مدبر هستند و با این اوصاف نیروهای موجود در طبیعت قادر نخواهند بود ماهیت هستی را تفسیر کنند و خود نیازمند تفسیر هستند!

نتیجه‌اینکه تفسیر اجتماعی از دین صرفاً یک نظریه است که دلیلی برای اثبات آن وجود ندارد، اگر در تضاد با حقایق ظاهری دینی جوامع و تعامل ایشان با دین نباشد چنان‌که تفسیر اجتماعی بر عناصری استوار است که از تفسیر الهی دین شکل گرفته است به این معنا که خداوند از زمان خلقت انسان او را به حال خود رها نکرد بلکه پیامبرانی را برای ایشان فرستاد تا مردم را از جهت عبادات و اخلاقیات و اعتقادات به سوی او متوجه سازند و این تمامی آنچه است که به وضوح در طول تاریخ دیده می‌شود همان‌طور که نقل آن گذشت و تمامی جوامع در هر مکان و زمان دارای مقدساتی دینی و غیبی بوده‌اند و این مسئله جز به دو صورت قابل تفسیر نیست:

- دین وابسته به فطرت انسان باشد و امری ناشی از ترس و یا مواردی این چنین نباشد.
- خداوند پیامبران﷨ را برای بیداری این فطرت درونی فرستاده باشد و نه صرفاً در زمان نشر اعتقادات فاسد و برآمده از هوا و هوس، در چنین حالتی انسان چگونه این فطرت را به فراموشی می‌سپارد؟!

«رد شبهات ملحدین»

دی‌ماه / ۱۳۹۷